

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره  
موضوع جزئی: آیه ۳۴ - بخش دوم - بررسی احتمال سبق ایمان  
و عروض کفر شیطان پس از امتناع از سجده  
تاریخ: ۷ آبان ۱۳۹۹  
مصادف با: ۱۱ ربیع لاول ۱۴۴۲  
جلسه: ۸

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مورد آیه ۳۴ و بخش دوم آن به اینجا رسید که درباره «و كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» چند احتمال داده شده است. یک احتمال اینکه منظور از كَان و معنای آن صَار می باشد و دو قرینه هم برایش ذکر شد. قرینه اول برخی از آیات دیگر است که به این معنا نازل شده مانند «فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ». که در آن هم از نظر محتوا و مضمون نمی تواند كَان به معنای خودش باشد و باید به معنای صَار باشد، چون قبلاً غرق شدنی در کار نبود که الان بخواهد اشاره به آن بکند و هم به دلیل فاء در «فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ» که ترتب غرق شدن را بر إباء فرزند نوح از سوار شدن بر کشتی می رساند. قرینه دوم هم کلام امیرالمؤمنین در خطبه قاصعه بود.

بررسی احتمال سبق ایمان و عروض کفر شیطان پس از امتناع از سجده

اما به نظر می رسد که این ادعا محل اشکال است.

پاسخ قرینه اول: اینکه بگوییم نظیر در قرآن برای اراده صَار از كَان وجود دارد، بله در فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ به دلیل همان دو قرینه ما هم قبول داریم که كَان به معنای صَار است، اما این دلیل نمی شود که در اینجا هم منظور باشد. اینجا نه تنها قرینه این نداریم که كَان را به معنای صَار بگیریم، بلکه قرینه ای بر خلاف آن داریم. لذا ما نمی توانیم این را به معنای صَار بدانیم.

چون اولاً اینکه در این آیه معنا این باشد که شیطان از قبل هم از کافران بود، هیچ محذوری ندارد؛ به خلاف فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ. آنجا اصلاً معنا نداشت که بگوییم او از غرق شدگان بود. اما اینجا اگر بگوییم این از کافران بوده، هیچ محذور و مشکلی ایجاد نمی کند الا یک دو چیز:

یکی اینکه بگوییم این چگونه در گذشته از کافران محسوب شده و سبب و عامل کفر او در گذشته چه بوده است. به چه دلیل کافر شده؟ الان اگر بگوییم از کافران گردید، معلوم است چون عملاً از دستور الهی سرپیچی کرد و به همین دلیل از کافران شد. ظاهر آیه هم این است. یعنی إِبَاء و استکبار او باعث شد که از کافران بشود. اما قبل از این زمان به چه دلیل ما او را از کافران قرار دهیم و اساساً سبب کفر او را چه بدانیم؟

پاسخ این است که اگر ما او را از گذشته از کافران بدانیم ولو اینکه هنوز زمینه ای برای مخالفت پیش نیامده، این منافاتی ندارد با کفر او در گذشته. چون کفر تارة در مرحله عمل است یعنی ایستادگی در برابر دستور خدا و سرپیچی از دستور

خداوند. خداوند دستور به سجده داد و شیطان هم مخالفت کرد و آن را انجام نداد. اما آیا نمی‌شود که کفر همراه با او باشد از گذشته ولی پنهان باشد؟ الزاما کفر به این نیست که آشکار باشد. چون کفر مستور و پنهان هم یکی از اقسام کفر است. یعنی به عبارت دیگر شیطان در گذشته کافر بود و کفرش مستور بود و آشکار نشده بود به دلیل آیه قبل. در آیات قبل خداوند تبارک و تعالی در خطاب به ملائکه فرمود: آنچه که شما کتمان می‌کنید را می‌دانم. «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». آنچه را که شما نمی‌دانید من می‌دانم، آنچه را که شما کتمان می‌کنید را هم می‌دانم. آنجا بحث شد که منظور از این ما «كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» چیست. یکی از جهاتی که گفته شده همان کفر و تصمیم شیطان بر مخالفت با این پدیده و مخلوق خدا و دستور او در باطن است. یعنی همانجا خداوند تبارک و تعالی وقتی ملائکه را از این امر مطلع کرد و قصد خودش مبنی بر جعل خلیفه را اعلام نمود، این حالت کفر و استکبار در درون ابلیس فوران کرد. پس اشکالی ندارد که شیطان کفرش از گذشته بوده و الان هم که میفرماید و کانَ مِنَ الْكَافِرِينَ به اعتبار آن کفر مستور و باطنی است و بنا و تصمیمی که شیطان داشت که من بالاخره با این مسئله کنار نمی‌آیم. چون حسادت و استکبارش بر انگیزته شد و نسبت به موضوع جعل خلیفه از ناحیه خدا و اینکه انسان خلیفه خدا در روی زمین باشد حساس شد و این زمینه شد برای اینکه تمرد نمود. لذا آیه «وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» را نمی‌شود با «فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ» سنجید. چون در آنجا قرائنی وجود دارد که کانَ به معنای صارَ باشد، در حالی که اینجا چنین قرینه ای نیست بلکه قرینه بر خلاف داریم. این قرینه هم در واقع قرینه لفظی است و جمله و ما کُنْتُمْ تَكْتُمُونَ در واقع همان قرینه لفظی است که در اینجا کمک می‌کند به اینکه ما کانَ را به معنای صارَ بدانیم.

پاسخ قرینه دوم: اما در مورد خطبه حضرت علی (علیه السلام) در مورد ابلیس یعنی خطبه قاصعه، حضرت فرمودند که ببینید خدا با ابلیس چه کرد. إِذْ حَبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيدَ. واژه حبط معمولاً در جایی استفاده می‌شود که کسی کاری را با شرایط صحت و مقبولیت انجام بدهد و قابلیت پذیرش در آن باشد، اما بعداً به یک طریقی آن را از بین ببرد و نابود کند. این با کفر پنهانی سابق سازگار نیست. یعنی این جمله می‌تواند مؤید این باشد که کانَ به معنای صارَ است نه به معنای حقیقی خودش. این قرینه، قرینه ای است که تا حدی قابل توجه است. ما اینجا یا باید به نوعی بواسطه این قرینه از ظاهر آیه رفع ید کنیم و بگوییم کانَ به معنای صارَ است چون اگر ما کانَ را به معنای صارَ بگیریم، در واقع یک معنای خلاف ظاهر است. یا باید در ظاهر این خطبه تصرف کنیم.

به نظر می‌رسد اینکه امیر المؤمنین فرمودند عمل طویل و جهد جهیدش را از بین برد و شش هزار سال با کبر یک لحظه از بین رفت، در واقع به این معنا است که آن اعمال و عباداتش در واقع بر یک مبنایی استوار بود که آن مبنا سست بود. حبط درست است که در جایی بکار می‌رود که عملی تثبیت شده، صحیحاً واقع شده، مقبول هم بوده، اما بنا به اسباب و دلایلی به کلی از بین رفته است. اینجا به حسب ظاهر این اعمال و عبادات از دید سایر ملائکه، از دید عمال عرش الهی، اعمالی مقبول بود و به یک معنا قرب شیطان به حق تعالی را در آن جایگاه به دنبال داشت ولی این صرفاً ظاهر بود. یعنی

به حسب ظاهر این عمل مقبول بود، اما در واقع مقبول نبود. اگر عملی خالصانه آنهم برای این مدت طولانی در برابر خداوند متعال واقع شده و صورت گرفته، این نمی‌شود که واجد همه اجزاء و ارکان و شرایط صحت و مقبولیت و کمال باشد و در عین حال در یک لحظه از بین برود. نوعاً حبط در جایی و در صورتی اتفاق می‌افتد که زمینه‌هایی برای نابودی عمل از قبل وجود دارد. حتی در مورد بعضی از کارها و بعضی رفتارها که موجب نابودی و حبط عمل می‌شود، باعث سقوط می‌شود، آنجا هم به هر حال زمینه‌هایی باید باشد تا یک کسی اعمالش را به یکباره از دست بدهد، داشته‌هایش را در یک لحظه بسوزاند و از بین ببرد.

ما می‌خواهیم عرض کنیم که در همه موارد حبط شاید توجه به این نکته باید داشت که اگر زمینه‌هایی از قبل در شخص نباشد، حبط برای او پیش نمی‌آید. ممکن است که بخاطر یک خصلت و رذیلت و رفتار این بروز کند. چون قابل تصور نیست که کسی از هر جهت مخصوصاً لطف و عنایت خداوند و تبارک و تعالی و توفیقی که به انسان می‌دهد برای عبادت، چون خود اینکه انسان می‌تواند عبادت کند و یک کسی نمی‌تواند عبادت کند، ناشی از توفیق است. نعمت و توفیقی که برای شکر نعمت می‌دهد، همگی از لطف خداوند تبارک و تعالی است. حبط معمولاً در جایی اتفاق می‌افتد که کأن این زمینه‌ها به کلی از بین رفته است. خداوند متعال به سادگی راضی نمی‌شود که کسی عمل سالیان سالش به یکباره حبط شود و از بین برود. هر کسی که کاری می‌کند که باعث حبط اعمالش می‌شود، من گمان می‌کنم که ناخالصی‌هایی از قبل در او بود که اکنون موجب این حبط شده.

سوال:

استاد: اینکه سجده در برابر چه بوده، در برابر انسان کامل بوده. انسان کامل هم یعنی انسانی که ولایت تکوینی دارد. در مورد سجده هم گفتیم که معنایش تعظیم و تکریم است. اینکه آن مسجود له کیست را قبلاً عرض کردیم. ولی عمده این است که حبط درباره عمل مقبول صحیح است که در گذشته واقع شده و تا به حال دارای اثر بوده ولی حتماً حبط در جایی اتفاق می‌افتد که زمینه‌هایش از پیش فراهم بوده و لذا زمینه کفر از قبل در شیطان فراهم بوده لکن این شرایط و داستان خلقت آدم و امر به سجده باعث شد آن‌ها بروز پیدا کند و حبط هم اتفاق می‌افتد.

سوال:

استاد: بله، همین که به هر حال شش هزار سال در دستگاه خداوند تبارک و تعالی به عنوان یکی از مقربان مطیع بوده، چون اطاعت فی الجمله داشت ولی فقط تا اینجا بوده.

سوال:

استاد: خیر، او فی الواقع اطاعت نمی‌کند. اما شیطان کأن اطاعت کرده ولی از اول مقید و مشروط بوده است. یعنی از اول گفته من تسلیم خداوند هستم ولی این اطاعت او تا جایی بود که کسی را برتر از خودش در دستگاه خلقت نبیند. اما به محض اینکه دید یک کسی پا به عرصه وجود گذاشت که مقرب تر از خود اوست نتوانست تحمل کند. لذا بعضی از

حرفایی که می‌زنند، قابل دفاع و توجیه نیست مثل اینکه او به دلیل شدت توغل در توحید، اطاعت نکرد و سجده نکرد انسان را. نمی‌توانست ببیند کسی غیر از خدا مسجود واقع می‌شود. این بعضی توجیهاتی است که بعضی‌ها می‌کنند، اما می‌خواهم عرض کنم که شیطان حتی اطاعت داشت، یعنی اگر آن داستان پیش نمی‌آمد مطیع خدا بود. مانند دستگاه‌های پادشاهان که مثلا صدر اعظم یا پیشکار و خدمتکاری، تمام وجودش را هم وقف خدمت به آن پادشاه و مخدوم خودش می‌کند ولی این تا مادامی است که فکر می‌کند او مقرب‌ترین انسان به پادشاه است. اگر ببینید که کسی کم‌کم دارد جای او را می‌گیرد، ممکن است کمر به قتل مخدوم خودش ببندد. یک خادمی که واقعا جانش را گذاشته برای مخدوم خودش از این به بعد هم حاضر است هر چه او بگوید عمل کند، اما به محض اینکه احساس کند موقعیت خودش در خطر است، مثلا فرض کنید آن پادشاه یک کسی را دارد جایگزین این می‌کند و یا در عرض این و یا در رتبه‌ای بالاتر کسی را قرار می‌دهد، این شخص یا به او آسیب می‌زند و یا به خودش آسیب می‌زند و یا حتی به مخدوم. یعنی می‌گوید حالا که تو قدر من را ندانستی، بهتر است که من یا تو نباشیم. پس ببینید این شخص از ابتدا این خصلت را داشته و واقعا هم خدمت کرده است، ولی اگر به اینجا برسد که بگوید دیگر نمی‌خواهم با تو باشم و نمی‌خواهم خدمتت را بکنم، ولی به پاس اینکه خدمتت را کردم تقاضایی بکند، او عمل می‌کند. این هیچ منافاتی ندارد با خدمت‌های گذشته او و حتی پاسخ به درخواست او ندارد این آدمی که با آمدن یک تازه‌وارد چنین عکس‌العملی نشان می‌دهد، واقعا نمی‌توانیم بگوییم از ابتدا خیانت کرده منتهی این خدمت‌های او ناشی از روی تسلیم و تعبد محض نبوده. ملائکه روح تسلیم و تعبد محض داشتند، لذا سوال کردند و اعتراض هم نبود که «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»، بعد که مسئله تعلیم آمد پیش آمد، آن‌ها اعتراف کردند و پذیرفتند که نمی‌دانستند.

سوال:

استاد: خیر، آن یک بحث دیگر است که اصلا فلسفه خلقت شیطان چه بوده و طبیعتا در ادامه فلسفه قرار دادن ذریه شیطان در کنار هر آدمی، بر می‌گردد به اصل هدف آفرینش انسان و ابتلای انسان و آزمایش او و اینکه اگر او می‌خواهد به آن مقصد برسد باید با اختیار و در کشاکش این درگیری‌ها و نزاع‌ها به آنجا برسد.

سوال:

استاد: خیر، آن که دیگر ارزشی نداشت. قرار نبود که موجوداتی مانند ملائکه خلق کنند و راحت به مقصد برسند. ارزش و جوهر وجودی انسان تنها از قبل همین راه و روش است. اینکه اصلا چرا خداوند شیطان را خلق کرد بحثش جداست.

سوال:

استاد: چه روشی؟ بحث این است که این نظام، نظام احسن است و هر موجودی به بهترین وجه و با قابلیت‌های ممکن خلق شده و به غایت خودش می‌رسد. شما چه راهی بهتر از این به نظرتان می‌رسد؟ فرض این است که یک موجودی باید بیاید و او می‌تواند پیشرفت کند. خدا نمی‌خواهد به سادگی جایگاهی به انسان بدهد، می‌گوید برای این جایگاه باید

بجنگد، همت و تلاش کنند. این گنج را باید با جنگ با اهریمن و شیطان به دست بیاوری. پس شیطان به یک معنا وجودش نعمت است چه اینکه اگر شیطان نبود و انسان او را مغلوب نمی‌کرد ارزش پیدا نمی‌کرد. بله در اینجا بحث زیاد است که چرا خداوند شیطان را خلق کرد.

سوال:

استاد: عرض بنده هم این است، وقتی می‌گویم قبول نبوده مثالی بود برای تقریب به ذهن. خزانه را نداده هرچه بوده نفعش برای انسان بوده. بله عده ای نیست و نابود می‌شوند، اسیر می‌شوند، ولی از آنطرف هم باید ببینید که عده ای به کجا می‌رسند منتهی عده ای قدرتمند اند و پیروز می‌شوند و عده ای هم مغلوب می‌شوند پس ظرفیت برای همه هست. آن مخدومی که سال های خدمت این خادم را می‌بیند، آن موقع به او می‌گوید حالا معلوم شد ته دلت در این سالهایی که خدمت می‌کردی چه بود.

سوال:

استاد: خیر، او یکجا همه را از بین برد. کسی که عملش حبط می‌شود، همه آن اعمال در یکجا نابود شد. آنجا در واقع نقطه ای بود که کلا آثار عمل ظاهری از بین رفت.

سوال:

استاد: برای همان گذشته، برای همان سال های سال که تسلیم بود، خدمت و عبادت کرد. به هر حال مجموعاً به نظر می‌رسد که کانَ مِنَ الْكَافِرِينَ به همین معنای ظاهری خودش است و دلالت می‌کند بر اینکه ابلیس از گذشته کافر بود نه اینکه بواسطه این اِباء و استکبار در آن لحظه کافر شده باشد. البته عرض کردیم که هم کفرش و هم استکبارش از قدیم بوده است.

در اینجا دو تا سوال هست که باید پاسخ داده شود. یکی اینکه آیا کفر ابلیس فطری او بود یا نه؟ می‌گوییم کانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، یعنی از گذشته کافر بود نه اینکه الان کافر شده باشد. سوال مهم این است که ابلیس که کفر باطنی و مستور و قدیمی داشت، آیا خُلِقَ كَافِرًا یا فطرت او سالم بود و بعد کافر شد؟ بالاخره این مسئله مهمی است که آیا خُلِقَ كَافِرًا؟ که اگر این باشد دیگر سوال، عذاب و مؤاخذه او معنایی ندارد. یا خُلِقَ عَلَى الْفِطْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ؟ یعنی فطرتی که نه کفر داشت و نه ایمان.

سوال دوم اینکه آیا مگر قبل از شیطان، یا غیر از او و قبل از اینکه اعلام شود، در آن دوره کافری هم بود که شیطان در زمره آن‌ها محسوب شد؟

«والحمد لله رب العالمين»